

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و نهم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات مهر و آبان ۱۳۹۰)

صد و بیست و هشتم

فهرست

جزوه صد و بیست و هشتم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتماد و نهم)

(بیانات مهر و آبان ۱۳۹۰)

صفحه

عنوان

- چهارده معصوم یا دوازده امام هر کدام وظیفه‌ی خاصی بنا برحسب زمان داشتند/ در مورد عزا و جشن/ عید قربان و عید فطر و عید هفتگی/ تولد امام رضا علیه السلام ۷
- زیارت کعبه از زمان حضرت ابراهیم، جایی که خداوند آدم و حوا را اول بار به زمین فرستاد/ آداب و رسوم زیارت خانه‌ی خدا/ لیبیک گفتن تا قبل از دیدن خانه/ شرایط رفتن به سفر حج و دعوت خداوند/ امر خداوند بالاتر از همه‌ی عواطف و احساسات است. ۱۳
- تعاون و همکاری/ خدمت از تعهدات اخلاقی و معنوی که همه‌ی ما داریم/ در مورد آیه‌ی: *كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ*/ در مورد مددکاری/ خدمت با شرط عبادت یعنی خلوص نیت همراه باشد/ مخفی‌کاری در امور خیر و به‌خصوص در انفاقات شخصی. ۲۰
- ما درویش‌ها با خودمان صلح داریم/ قرآن؛ دستورات خیلی ساده‌ی زندگی/ قرآن را با ترجمه‌ی مطمئنی بخوانید و نه ترجمه‌ی هرکسی و بفهمید/ در مورد بیعت/ درباره‌ی دعای عهد/ از هیچ ملامتی که به ما می‌کنند ناراحت نشویم/

- ۲۴..... اختلافات تاریخی بین شیعه و سنی و صوفی. / توکل بر خدا/ ما اگر زندگی را طوری قرار دهیم که هر چه بشود لذت داریم، راحتیم/ در عین رضایت به آنچه پیش آمد، فعالیت را هم به حدّ اعلیٰ بکنید.
- ۳۱..... از صفات مؤمنین: کسانی که اسراف و زیاده‌روی نمی‌کنند و در همه چیز رعایت عدل و میانه‌روی را دارند حتی در انفاق/ خصوصیاتی که باید در انفاق رعایت شود/ زمانی که انفاق، کمک و کار خیر اثر مفید نمی‌کند بلکه اثر مضر هم دارد/ سعی کنیم فرمان خدا را هر چه می‌توانیم بهتر و دقیق‌تر اجرا کنیم/ در مورد کسانی که شکایت می‌کنند و می‌گویند دست ما نمک ندارد.
- ۳۵..... هیچ خلقتی لهو و لعب نیست/ خداوند می‌فرماید انسان را ضعیف آفریدیم/ داستان کرامول دیکتاتور مشهور و مردن او از سنگ کلیه، ضعف و عظمت انسان/ شیطان و بندگان مُخلص/ خداوند در خمیره‌ی انسان عجله آفرید/ داستان عزرائیل و نمرود/ بالاخره خوبی بر بدی مسلط می‌شود.
- ۳۹..... رعایت اعتدال/ اگر عجله بد است از دست دادن فرصت هم بد است/ فعالیت را اجازه داده‌اند تا آنجایی که برای امرار معاش خودش و خانواده‌اش و کاری که در جامعه دارد، انجام وظیفه کرده باشد/ تشخیص به عهده‌ی خود شخص است، در مورد نیت، خود شخص باید بداند که برای چه فعالیت زیادتر می‌کند/ شخص باید بین همه‌ی صفات متضاد حدّ وسط را بگیرد، اگر

به یاد خدا شروع به زندگی کند و کارهایش را انجام دهد،

راحت می‌شود. ۴۶

در مورد آقای استوار و آقای سرشار و فرزندان او/ درباره‌ی زمان
و مکان در این دنیا/ حرکت جوهریّه/ بلافاصله بعد از مرگ
قیامت است، قرآن هم فاصله را می‌گوید/ در مورد احساسی که
از زمان می‌کنیم/ در مورد فنا، آن روح باقی است و بعداً هم
باقی خواهد ماند. نکند در زجری باشد برای اینکه آن دیگر

همیشگی است زجرش هم همیشگی خواهد بود. ۵۰

فهرست جزوات قبل..... ۵۷

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

چهارده معصوم یا دوازده امام، وجودهایی هستند که همه شان از جنبه‌ی معنوی، آنچه که ما تشخیص می‌دهیم، پهلوی هم ایستاده‌اند. البته هر کدام وظیفه‌ی خاصی بنا برحسب زمان داشتند. علی علیه السلام یک وقت وظیفه‌اش این بود، العیاذ بالله ما می‌گوییم «وظیفه» یعنی آنچه که به نظر می‌رسد، انجام داد که مسلماً به دستور الهی بود، بنابراین وظیفه‌ی حضرت بود، می‌گوییم بس که خدا به ما یعنی به بشر لطف دارد، برای راهنمایی آنها، یک نفر خاصی را معین می‌کند؛ مثل علی یک مدتی وظیفه‌ی حضرت یعنی کار حضرت این بود که در خانه بنشیند، این جنبش و حیات دوباره‌ای که در مردم ایجاد شده بود، از بین نرود. یک مدتی اینطوری بود تا بعد خداوند گفت شمشیرت را بردار برو، شمشیر را هم در میدان‌های جنگ برداشت. هر کدامشان وظیفه‌ای دارند. این است که لَانْفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ^۲، البته خدا در مورد پیغمبران گفته که بین هیچیک از پیغمبران، تفاوتی قائل نمی‌شویم. حالا البته ائمه‌ی ما هم پیغمبر نیستند ولی رسولی از طرف خدا هستند. ما بین آنها تفاوتی قائل نمی‌شویم. گوا اینکه برای غیرمسلمان‌ها یعنی آنهایی که همینطور برحسب تاریخ و وقایع، جهان را بررسی می‌کنند بین اینها تفاوت‌های فراوانی هست. علی علیه السلام یک‌طور بود، حسین

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

یک‌طور بود، حضرت صادق یک‌طور بود، هر کدام یک‌طوری بودند، وظیفه‌ی آنها متفاوت بود و **اَلَّا** خودشان همه از نظر ما و از نظر الهی یکی بودند.

بنابراین در مورد تولّد هر یک از این مقدّسین، همانطور که در مسیحیت هم رسم است که به بعضی‌ها صفت مقدّسی می‌دهند. سنت که در زبان‌های اروپایی هست، سنت برای زن‌ها یعنی مقدّس. سنت‌اتین، سنت‌دنیس، ما البته از پیش خودمان اگر هم به کسی خیلی علاقه داشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم در نظر همه مقدّس است، در نظر خودمان بله، مقدّس است. اما این چهارده نفر در نظر همه‌ی ما مقدّس هستند و یکنواخت، پس چطور تولّد بعضی‌ها را جشن می‌گیریم ولی همه را نه؟ گواينکه در تقاويم و کتب می‌نویسند و یادداشت کرده‌اند ولی ما جشنی نمی‌گیریم، جز چند نفر. همینطور در مورد وفات که وفات و رحلت بعضی از بزرگان را عزاداری می‌کنیم، بعضی‌ها را نه. این در واقع عزاداری و این جشن را، خدا جزء دین قرار نداده است، به ما این اختیار را داده. خدا مثلاً گفته است که روز دهم ذیحجه را، شما مردم جشن بگیرید، قربانی کنید. چون خدا فرموده است به اطاعت امر او جشن می‌گیریم. می‌گوییم عید قربان، عید اضحی، همینطور عید فطر را جشن داریم. اما عید غدیر، گواينکه در نظر ما شیعیان خیلی سطح بالایی دارد و به همان اندازه‌ای که سایر اعیاد را جشن می‌گیریم،

به این عید هم توجه داریم یعنی عیدی است که خداوند به عنوان عید، از اول اعلام نکرده است. این عید برای این است که یک عده‌ای از مؤمنین ایمانشان به پیغمبر بود، به عقب برنگردند طبق تهدید آن آیه که: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً ، محمد یکی مثل شماهاست. البته این را خدا می‌گوید ولی ما حق نداریم، ما چطور می‌توانیم بگوییم مثل ماست؟ خدا می‌گوید: محمد یکی مثل شماهاست، اگر مُرد یا کشته شد آیا شما به همان جاهلیتِ دوران اول برمی‌گردید؟ نه! در واقع وقتی این را می‌گویند در ذهن شنونده‌ی این آیه، می‌گوید نه دیگر، به عقب بر نمی‌گردد ولی محمد که نیست چه کار کنیم؟ خدا گفت این یکی هست، علی را من آفریدم، هست. این جشنی است برای ما، خودمان جشن گرفتیم یعنی خداوند یک لطفی را که به بشر دارد روی آن قاعده‌ی لطف، یک جلوه از آن لطف را دیدیم، این است که جشن گرفتیم.

راجع به عزاها، ما عزا برای خودمان می‌گیریم خدا که عزا ندارد، خدا که جشن ندارد. منتها در آن جشن به ما گفت شماها جشن بگیرید، به این مخلوقش گفت جشن بگیرید. کما اینکه به همه‌ی بندگان، به یک عده‌ای گفت روز شنبه را عید هفتگی بگیرید، به یک عده‌ای گفت

یک‌شنبه را، به ما هم گفت جمعه را عید هفتگی بگیرید. برای خدا، ایام یکی است هیچ فرقی ندارد همه‌ی ایام مثل هم است ولی ما برای خودمان جشن می‌گیریم. اما عید قربان، خدا گفته این کار را بکنید بعد خودتان می‌فهمید و جشن بگیرید.

حالا تولّد امام‌رضا علیه‌السلام است. البته امام‌رضا در دورانی متولّد شد که بعضی‌ها فشارهایی که آورده بودند، امیدوار بودند که امام‌موسی‌کاظم پدر بزرگوار آن حضرت، فرزند پسری، نخواهند داشت. خدا فرمود: نه! هست، این هم فرزندش هست. در اوایل خلافت هارون زیاد اذیت و آزاری نمی‌کردند. حتّی در سفری که به مدینه آمد، به زیارت پیغمبر و اجداد خودش، در آن سفر حضرت امام‌موسی‌کاظم برای تبریک آمدند، چون او را پسرعمو خطاب می‌کردند، هارون خیلی هم احترام کرد. مأمون می‌پرسید چرا اینقدر احترام می‌گذارید؟ حتّی در یک معرفی، هارون به بچه‌های خودش امین و مأمون، گفت: این خلافت که الان من هستم، حقّ ایشان است، حقّ این آقااست. مأمون خیلی زرنگ و باهوش بود، هوشیارتر از امین بود. گفت: پس چرا ول نمی‌کنی؟ بده به صاحبش! گفت: این حرف را اگر هرکس بزند زبانش را می‌بُرّم، تو هم اگر بگویی زیانت را می‌بُرّم. خودش تکلیفش را معین کرد، از صراحت که گفت خلافت حقّ

اینهاست.

منظور به همین جهت احترام می‌کرد. می‌گفت احترام خشک و خالی که ضرری ندارد. حالا حقشان را گرفتیم، حیف است پس بدهیم، خودمان داریم، اما این احتراماتش را می‌کنیم. از حضرت پرسید که پسرعمو! چند تا فرزند داری؟ حالا یادم نیست به نظر حضرت فرمودند سی و دو فرزند. چند تا پسر و دختر. حرف‌هایی که اقوام خصوصی با هم می‌زنند، شاید همانجا فهمید که حضرت امام موسی کاظم پانزده یا هفده پسر دارند. از اینجا حتماً ترسید که قضیه‌ی بازداشت حضرت یک مدّت زیادی طول کشید یا شاید هم قصد داشت به یک نحوی احترام کند، نمی‌دانم. چون هارون مسلماً به همین حرفی هم که گفت، نمی‌خواست که خلافت به اینها برسد. مأمون را نمی‌شود به یقین گفت. مأمون یک خرده متمایل بود. بعد در این جریان حضرت رضا متولد شدند. تولّد حضرت رضا یک روزنه‌ی امیدی برای شیعیان بود که امیدوار بودند حضرت امام موسی کاظم هم حیات داشته باشند و این فرزند برومند هم جانشین ایشان باشد. این است که از این جهت برای مؤمنین یک عیدی بود، جشنی بود که بدانند ادامه دارد، امامت قطع نشده. به این جهت تولّد حضرت امام رضا را ما جشن می‌گیریم که حالا ان شاء الله فردا

عید تولد ایشان است که شیرینی به همین مناسبت دادند.
ان شاءالله خدا ما را به نورانیّتِ همین مولود حفظ کند، عقل و
ایمان و سلامت ما را حفظ کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این توفیق زیارتِ مکه و حرم، به حق متداول است می‌گویند: خدا دعوت کرده. ظاهراً دعوتنامه‌ای در کار نبوده، در کتاب‌ها هم نوشته نشده، چطور خدا دعوت می‌کند؟ خدا اگر دعوت می‌کند از همه‌ی بندگان دعوت می‌کند؟ اولاً این زیارتِ کعبه، از زمان حضرت ابراهیم متداول و شرعی شد، محلی که خودِ حضرت ابراهیم خانه‌ی کعبه را بنا کردند، می‌گویند آنجا جایی است که خداوند وقتی بشر را به زمین فرستاد، آدم و حوا را به زمین فرستاد، در اینجا فرود آمدند که بعداً در همینجا خداوند دستور داد خانه‌ای بسازند. بنابراین وقتی یک بندگانی، یک زن و شوهری را که خداوند خودش، آدم و حوا را زن و شوهر قرار داده، یک آخوندی نیامده اینجا قباله‌ای بخواند و مهریه و اینها تنظیم کند، حتماً خداوند وقتی به اینها می‌گوید از بهشت یعنی جایی که نیاز به مسکن، غذا، لباس ندارند، بروید به جایی که همه‌ی زندگیتان نیاز است، نیاز به آب، نیاز به غذا، نیاز به هوا، نیاز به همه‌ی چیزها، لابد برایشان یک خانه‌ای تعیین می‌کند، یک جایی تعیین می‌کند. این است که اینجا را خانه‌ی خدا می‌گویند. همین احترام در طیّ تاریخ برای اینجا بود، از زمان ابراهیم تا امروز، این خانه در نظر ما محترم است، برای اینکه ما این احترام را حفظ کنیم و رعایتِ عظمتِ آن را بکنیم هر

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

وقت می‌خواهیم خانه‌ای را برویم زیارت کنیم، اولاً طالبِ صاحبخانه هستیم. به‌قولی «او خانه همی جوید و من صاحبِ خانه». بنابراین خداوند یک آداب و رسومی در هر دورانی مقرر کرده که با این آداب و رسوم به زیارتِ خانه برویم چون خداوند که همه جا هست ولی گفته اینجا خانه‌ی من است.

در آداب حج، امروز هم هست که از آن لحظه‌ای که به مکه می‌رود، به آنجاها می‌رود، بگوید: لبیک. لبیک یعنی چشم، جانم. چنین معنایی. مثل اینکه خدا صدا زده بیا، می‌گوید: چشم آمدم، لبیک، لبیک. وقتی خانه را دید، به چشمش آمد، فرض بر این است که ان‌شاءالله، واقعاً با همان چشمی که لایق است، خانه را دیده. آنوقت دیگر لبیک ندارد وقتی کسی دعوت می‌کند تا نیامده، می‌گوید چشم می‌آیم، ولی وقتی آمد دیگر حرف زدن ندارد. یک داستانی مثنوی دارد که این را خیلی جاها آدم، این روزها هم مجسم می‌بیند. در آنجا کسی همیشه طالب بود، کوشش می‌کرد که به مرادش، به محبوبش، به معشوقش برسد. وقتی که رفت یک طومار بزرگی درآورد شروع کرد به خواندن:

ای فدای تو هم دل و هم جان

ای فدایت هم این و هم آن

همین اشعاری که ما می‌خوانیم. همه‌ی این اشعار در حالتِ غیبت است یعنی خدا را نمی‌بینیم و الاً خدا را ببینیم زبانمان بند می‌آید.

شروع کرد به خواندن طوماری و ضمناً اظهار ارادت و دوستی و اظهار عشق و اینها. آن معشوقش، محبوبش گفت: اینها چیست که می‌خوانی؟ اینها را می‌خواندی که به من برسی، حالا که رسیدی اینها چیست؟! گرفت پاره کرد و دور ریخت. حالا در مراسم حج هم، ما می‌گوییم: لَيْتَكَ لَيْتَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتَكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ... ولی وقتی خانه را دیدیم، چون ما دیدمان کوتاه است، فرض می‌کنیم که صاحبخانه هم آن داخل است، وقتی خانه را دیدیم صاحبخانه را هم می‌بینیم، ساکت می‌شویم، دیگر لیبیک لیبیک ندارد.

منظور، این خانه را ساخت. خدا خودش اینجا را گفت خانه‌ی من است، بعد از آنکه ابراهیم و اسماعیل این پدر و فرزند بزرگوار اینجا را علامتی گذاشتند. حالا اینجا کجا بود که اینها علامت گذاشتند؟ آنوقتی که خداوند به ابراهیم دستور داد که این نوزاد، اسماعیل را با مادرش هاجر، در آن بیابان ببر، من راهنمایی می‌کنم، ببر بگذار. ابراهیم با همسرش و اسماعیل نوزاد آمد، خدا گفت همینجا بگذار. اینجا کجاست؟ اینجا همانجایی است که جدتان آدم عليه السلام و حوا اول بار وقتی به کره‌ی زمین آمدند، اینجا آمدند. این است که درست است که این خانه ساخته شد ولی در واقع قبل از آنکه کره‌ی زمینی باشد، در نیت خدا این بود که آنجا خانه‌ای بسازد. خانه قدیمی است، نه این خانه‌ی گل و آجر و خاک و اینها، این نه. این خانه‌ی معنوی خداوند دستور

می‌دهد به این دو تا طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۱،
 خانه‌ی من را تمیز کنید، نگه‌دارید یعنی اینجا را خودِ خدا گفت خانه من
 است، طَهْرًا بَيْتِي، بعد گفت مهمان دارم، خانه‌ام را تمیز نگه‌دارید. راه
 می‌افتادند و می‌آیند به سمت من و می‌رسند به خانه‌ی من، آنجا خانه‌ی
 من است برای کسانی که به طواف می‌آیند یا آنجا اعتکاف می‌کنند،
 آنجا رکوع و سجود می‌کنند، برای آنها پاک نگه‌دار.

این است که خودِ خداوند اینجا را خانه‌ی خودش قرار داد.
 در واقع مثل پیشکارِ صاحبِ این خانه، این پدر و فرزند حضرت ابراهیم
 و حضرت اسماعیل را قرار داد که مواظب باشید خانه‌ی من را تمیز
 کنید یعنی آماده‌ی مهمانی، پذیرایی قرار بدهید. حالا همه‌مان هم
 علاقه‌مندیم که خدا توفیق به ما بدهد که آنجا برویم، پس اگر خدا
 توفیق داد و این خانه را زیارت کردیم، در واقع مهمان خدا هستیم، به
 صاحب‌خانگی و پیشکاریِ ابراهیم و اسماعیل. این است که باید قدر
 این سفر و قدر این دعوت را بدانیم و بدانیم کجا مهمانیم و چه کسانی
 از ما پذیرایی می‌کنند؟

بعد که خداوند این دستور را به حضرت ابراهیم داد که خانه را
 بساز، برای مهمان‌های من خانه را پاک نگه‌دار، از خداوند خواست
 خدایا! اینهایی که می‌آیند اینجا، در واقع مهمان تو هستند، تو دعوتشان

کردی که آمدند. به اینها برکت بده، به آنهايي که اینجا هستند، برکت بده. خداوند قبول کرد، گفت: به کسانی که اینجا هستند یا می آیند اینجا، به کسب و کارشان برکت می دهم، منتها اگر کسی در اینجا ظلم و شرک بورزد، مجازات او را سنگین تر می کنم.

بعد حضرت ابراهیم به خداوند گفت که خدایا! تو من را مثلاً مهماندار قرار دادی، تو مرا امام، پیشوای این مردم قرار دادی. اما من دلم برای بچه هایم هم می سوزد، فرزندان من چی؟ خداوند گفت: فرزندان را هم خیر و خوبی می دهم به استثنای آنهايي که ستم کنند، چه ستم بر خودشان و چه ستم بر دیگران: لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۱، این عهد من، پیمان من، شامل حال ظالمین نمی شود. ما می گوئیم که خداوند! این محل را خانه ی خودت قرار دادی، ما را مهمان خودت قرار دادی، مگر ما الان مهمان تو نیستیم؟ الان هم از کجا این روزی ما می رسد؟ باز هم روزی ما، از جانب تو می رسد، ما را هم دعوت کن.

شاید همین خداوند که یک عده ای را دعوت کرده است، اولاً خواسته است که بگوید، (یعنی اینطور که به نظر ما می رسد و آلا ما نمی توانیم برای خدا شرح معین کنیم که چرا خدا این کار را کرده؟ نه!) می گوید همه بنده ی من هستید چه آن که اینجا می آید، چه آن که نمی آید، اما آن کسی که می آید یک شرایطی دارد مَن اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ

سَيِّلاً^۱، کسی که بتواند بیاید، قاعدتاً زندگی‌اش راحت‌تر و مرفه‌تر است. او باید بیاید اینجا، ببیند که در چه بیابانی خداوند اسماعیل را نگه‌داشت؟ یک اسماعیل بچه‌ی شیرخوار با مادر شیرده‌اش، آنها را در این بیابان رها کرد. ابراهیم مرد بزرگواری که برای بچه‌هایش دعا می‌کند، از خدا می‌خواهد، می‌گوید که خدایا! به من دادی، بچه‌هایم چی؟ یاد بچه‌هایش می‌کند، در اینجا چطور بچه‌ی شیرخوارش را در بیابان رها می‌کند؟ این به ما یادآوری می‌شود که امر خداوند بالاتر از همه‌ی عواطف و احساسات است ولی بعد هم که خداوند موهبتش شامل می‌شود، همه‌ی چیزها را به ابراهیم می‌دهد، حضرت ابراهیم هر چه تقاضا می‌کند، قبول می‌کند. این درس برای ماست، برای همه‌ی مردم هست، نه تنها برای حاجی‌ها، برای همه‌ی مردم هست.

بعد در مورد حج فرمود که **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً**^۲ وقتی خداوند دعوت می‌کند دیگر زحماتش با خودِ مَدْعُوِّ^۳ است، دیگر خداوند که اتومبیل و هواپیما نمی‌فرستد که بگویند برایتان فرستادم، بلند شوید بیایید! می‌گویند دعوتتان کردم، هر طور می‌توانید خودتان بیایید. بعد می‌گویند که اینجا دیگر وظیفه‌ی خودِ شماست و اینجا من علاقه‌مندم که دعوت من انجام بشود. حج برای من است،

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۳. کسی که دعوت شده است.

حج مال من است یعنی احترام به من کردید که آمدید، هرکسی بتواند. بعد خودش می‌گوید که من طبق مصالح و اینها، نعمت‌ها و زحمات و اینها را تقسیم کردم، هرکسی می‌تواند بیاید، باید بیاید. به عهده‌ی من است. به این جهت هم هست که می‌گویند یعنی عملاً دیدند حج بر کسی واجب شد یعنی دید می‌تواند برود حج و برگردد و هیچ در خانواده‌اش تزلزلی و ناراحتی ایجاد نمی‌شود، باید برود. اگر نرود از آن روز در زندگی‌اش، بی‌برکتی حاصل می‌شود یعنی خدا دعوتش کرده، ناز می‌کند، نمی‌رود. حالا ان شاء الله خداوند باز هم ما را دعوت کند، نگذارد که ناز کنیم، غلط می‌کنیم ناز کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

الحمد لله ما همه‌مان برای همدیگر هم شاگردیم، هم استاد. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۲، از همدیگر سبقت می‌گیریم این سبقتی است که توأم با دوستی است. آیات تعاون و همکاری را گفته‌اند که در امور تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ^۳ این تعاون است. تعاون هم یک عبادتی است به درگاه خدا. خدایا! من یک بنده‌ی تو هستم، مخلوق تو هستم، همه‌ی این مخلوقات که آفریدی، مصنوع تو هستند، بنده‌ی تو هستند و تو هم به اینها توجه داری. من به‌خاطر تو و به‌خاطر امری که کردی، باید خدمت اینها را بکنم. اینکه خدمت از تعهدات اخلاقی و معنوی است که همه‌ی ما داریم، همه این تعهد را داریم و چون هر عبادتی حتی نماز به‌صورت اجتماع، ثوابش بیشتر است و اثرش بیشتر است، این تعاون هم ما به‌صورت اجتماع انجام می‌دهیم، از این جهت به‌اصطلاح ثواب دوبله دارد. آیه‌ی قرآن خطاب به مسلمین می‌فرماید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ^۴، شما بهترین امت بودید که خداوند برای خدمت مردم، شما را آفرید. ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در این آیه، خداوند در واقع مثل منّتی گذاشته یک نعمتش را شمرده. ما حجّاج بن یوسف را در تاریخ، می‌گوییم

۱. عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱۶ ه. ش. (جشن مددکاری رضا)

۲. سوره واقعه، آیات ۱۱-۱۰.

۳. سوره مائده، آیه ۲.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

مسلمان است، حاکم اسلامی است. البتّه این حجّاج بن یوسف می‌گفت که امر امیر، یعنی خلیفه واجب‌تر از امر پیغمبر است. بگذریم، ما او را مسلمان می‌دانیم. آیا این خَیْرُ أُمَّةٍ است؟ یعنی آیا خداوند، اگر همه‌ی امرا را آنطوری مثل حجّاج قرار بدهد، این برای ما نعمتی است؟ نه! پس در کجایش شک است؟ در آیه‌ی قرآن شک است؟ العیاذُ بِاللّٰهِ، نه هرگز. در این است که حجّاج بن یوسف و آن ستم‌هایی که می‌کند او را از شمار دایره‌ی مسلمین خارج می‌کند. دیگر حجّاج بن یوسف مشمول این آیه نیست. مسلمانی است که البتّه شهادتین گفته و مال و جان و ناموسش در پناه حکومت اسلامی است، درست است. مسلمان هم هست کسی نمی‌تواند بگوید مسلمان نیست ولی مشمول این آیه نیست. پس ما با این کاری که می‌کنیم، با تعاونی که می‌کنیم، با مددکاری که انجام می‌دهیم، سعی می‌کنیم خودمان را مشمول این آیه قرار بدهیم و افتخار می‌کنیم که خداوند به ما فرموده است: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، این خَیْرُ أُمَّةٍ استادشان کیست؟ شاگردشان کیست؟ می‌فرماید: يَكُوْنُ الرَّسُوْلُ عَلَیْكُمْ شَهِدًا، شما را مرّبی سایرین قرار دادیم، الگوی سایرین. شما اُمَّتٌ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ و شما را بر دیگران مرّبی و معلّم و شهید به اصطلاح (یعنی ناظر، نظارت پیدا کنید) قرار دادیم و پیغمبر را بر شما مرّبی و شاهد قرار دادیم. پس ما دو صفت داریم،

شاگرد پیغمبریم و هر چه در این شاگرد بودن پیشرفت کنیم، شاگردی مان اصیل تر باشد، استادی مان هم اصیل تر خواهد بود. و الحمدلله ما نشان دادیم با مددکاری که البته از قدیم همیشه بوده، منتها حالا این توجه را کرده ایم که مددکاری را به اجتماع انجام بدهیم که در ضمن، خودمان بعد از آنکه ظاهراً یک فعالیت‌هایی، بدنمان را خسته می‌کند، با هم بنشینیم از دیدار هم لذت ببریم و رفع آن خستگی جسمی و بدنی بشود که فرموده‌اند مؤمن، دیدنش ایمان می‌آورد و ان شاء الله خداوند این توفیق را به ما بدهد که بتوانیم خدمت به همدیگر را انجام بدهیم. البته چون این خدمت عبادت است، باید شرط عبادت را داشته باشد یعنی با خلوص نیت بیاید، هیچ نخواهید. حتی همانطوری که در امور خیر و به‌خصوص در انفاقات هست، فرموده‌اند مخفی باشد هیچکس نداند، انفاقات شخصی، انفرادی که می‌کنید هر چه مخفی تر باشد، اجرش نزد خدا بیشتر است. این خلوص نیت باشد، مخفی کاری باشد، مخفی بودن یعنی نه مخفی کاری که امروز متداول است یعنی سعی نکنیم که این کار را برای نمایش بکنیم. به همین جهت هم من از دیدن عبادات که در تلویزیون نشان می‌دهند، ناراحت می‌شوم. من خودم می‌خواهم نماز بخوانم، علاقه‌مندم، ما همه مان محو در نمازیم ولی نه اینکه نماز را نشان بدهند یا حرفش را بزنند. سعی کنیم با خلوص نیت فقط و فقط به قصد قربت، به قصد نزدیکی به خدا

انجام بدهیم. البتّه وظیفه‌ی خود ما مددکارها هست که اگر یکی از اخوان، از مددکاران، گرفتاری داشت اوّل به او بپردازیم. در مورد غیر فقرا هم، ما چون گفتیم معلّم سایر امّت‌ها قرار گرفتیم، به آنها هم کمک کنیم، به آنها هم بگوییم که به هر انسانی کمکِ خیر بکنید، کمکِ شر نکنید. ان شاءالله خدا این توفیق را به ما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

از این اختلافاتی که همیشه در میان ما گذاشتند، خیلی از این فیلم‌ها یا کتاب‌هایی که ظاهراً بچگانه است و ما اصلاً نمی‌خریم، می‌گوییم: مال بچه‌هاست، بعضی از آنها و بیشترش، اگر دقت کنیم درس و تعلیم بسیار دقیق برای ما دارد، به شرطی که ما خودمان جاذبِ حقیقت باشیم. ما مثل آهن‌ربا که آهن را جذب می‌کند، ما هم حقیقت‌ربا باشیم به جای آهن‌ربا.

یکی از این کتاب‌هایی که شاید خوانده‌اید و یا در دسترس ندارید یا اگر در دسترس دارید، نخوانده‌اید، اسمش شاهزاده کوچولو است که حالا وقتش نیست بگویم. یکی از این فیلم‌ها، این گالیور است. آنکه می‌رود به مملکتِ انسان کوچولوها، این قسمتش خیلی برای ما جالب است یعنی زندگی الان ماست که می‌گوید دو تا قشون با هم جنگ و دعوا می‌کردند، بعد این آدم معمولی که به گردش رفته بود و آنجا گیر کرده بود پرسید: جنگ و دعوی شما سر چیست؟ شما دو تا آدم کوچولوها، هر دو از یک نژاد و هر دو مثل هم هستید ولی با هم جنگ می‌کنید، اختلافتان از چیست؟ گفت: اختلاف ما این است که ما می‌گوییم تخم‌مرغ را وقتی نیم‌بند می‌کنید می‌خواهید بخورید، از سر پهنش بخورید بهتره، آنها می‌گویند که نخیر! تخم‌مرغ را

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۲۳ ه. ش. (جلسه خاوران ایمانی)

که می‌خورید از آن سر باریکش بخورید، سر این دعوا داریم.
 غالب دعوای ما هم همین است. این است که ما درویش‌ها
 که می‌گویند اهل صلحیم یعنی اینطور صلح. نه اینکه با پلنگ صلح
 داریم، نه! با پلنگ اگر صلح کنیم جانمان را از دست دادیم، با پلنگ یا
 مار، اژدها صلح نداریم ولی با خودمان صلح داریم. از همین طریق هم
 هست که دو طرف قضیه یعنی به اصطلاح اهل سنت و اهل تشیع،
 هیچکدام ما را از خودشان نمی‌دانند. ما آنها را از خودمان می‌دانیم، ما
 همه را یکی می‌دانیم ولی باز اهل تسنن ساده‌ترند، صاف‌ترند.

چند دستور ساده هست اگر رفتار کنیم؛ یکی آیه‌ای است که
 خداوند می‌فرماید، نمی‌گوید به شما اهل تسنن یا تشیع یا فلان،
 می‌گویم. قرآن برای همه است، برای همه‌ی مردم دنیا. فرموده:
 هر کسی بفهمد می‌گیرد، اگر نفهمد می‌شود، متأسفانه همینی که ما
 هستیم. دستورات خیلی ساده‌ی زندگی است می‌گوید: وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ
 يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدَاوًا بَغْيٍ عِلْمٌ^۱، آنهایی را که می‌بینید غیر
 از خدا را می‌خوانند یعنی یا مشرکند یا کافرند یعنی همانهایی که اگر
 تسلیم نمی‌شدند، خدا با آنها جنگ می‌کرد، می‌گوید: آنها را لعن نکنید.
 علتش این است که اگر آنها را لعن کنید آنها هم از روی عداوت و
 دشمنی، خدا را لعنت می‌کنند، لعن نکنید که آنها هم نکنند. بعد در

مورد هر جنگی است، می‌گوید که: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْعِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...**^۱، وقتی هر دو طایفه از مؤمنین هستند یعنی در واقع از مسلمانان هستند، اگر یکی از این طایفه به آن طایفه‌ی دیگر ستم می‌کند و از امر خدا کنار رفته، با این بجنگید تا به امر خدا برگردد ولی تا به امر خدا برگشت، رهاش کنید. آنوقت بین آنها به عدالت قضاوت کنید و به محض این که تسلیم شدند هم نگوئید که ما باید این دشمن را به کلی از بین ببریم، نه! شما هم تسلیم بشوید، نترسید از اینکه بعداً چه کار می‌کند؟ تسلیم بشوید، بعداً هم مراقبش باشید.

این یک دستورات کلی است، حتی یک دستورات خیلی جزئی هم خداوند داده است. قرآن را با ترجمه بخوانید و نه با ترجمه‌ی هرکسی، با ترجمه‌ی مطمئنی، همیشه بخوانید. اگر یک صفحه‌ی قرآن را بخوانید و بفهمید یعنی فارسی باشد، بفهمید، بهتر از این است که یک قرآن کامل بخوانید و نفهمید یعنی همینطوری که ما، در ماه رمضان روزی یک جزء قرآن را می‌خوانیم ولی هیچی از آن نمی‌فهمیم. همه‌ی این آیاتی که من می‌گویم، همین قرآنی است که در ماه رمضان می‌خوانیم، به معنایش توجه نداریم. یک مملکی، طنزی ساختند برای یکی از شهرستان‌های خراسان خودمان که می‌گویند مردم علاقه‌مند

هستند بالای سر قبر دوستان شان، نزدیکان شان یکی برای آنها قرآن بخواند، یکی بود که برای هرکسی قرآن می خواند، بعد دیگر بس که مشتریهای زیاد شدند، نمی رسید. برای اینکه راحت بشود، در منزلش یک مَشکی گذاشته بود، قرآن را می خواند، در این فوت می کرد (یعنی خودش می گفت، حالا شاید هم نمی خواند.) در این فوت می کرد و بعد سر مَشک را می بست. این برایش قرآن بود. آنوقت هرکسی می آمد، می خواست برای رفتگانش قرآن بخواند، می گفت مثلاً صد تومن قرآن بخوان. این در را باز می کرد، یک خرده باد می آمد بیرون، دومرتبه در را می بست. متأسفانه همه ی قرآن های ما، همینطور است، باد هواست. قرآن را که خدا فقط برای سر قبرها نفرستاده است.

این است که قرآن را با توجّه به معنایش بخوانید. اگر دقیقاً بخوانید، می بینید که بسیاری از کارها و اعمال ما، منطبق با قرآن نیست. ساده ترین مثال آن در مورد بیعت که گفتیم. من در جزوه ی کوچکی به نام *آشنایی با تصوّف و عرفان* نوشتم. این را بگیرید بخوانید، خیلی خوب است، بد نیست. بیعت چیست؟ الان می گویند اصلاً بیعت نیست، کسی که بیعت می گیرد بدعت گذاشته. این را که پیغمبر گذاشته بدعت نمی شود. الان هر روز صبح در تلویزیون دعاهایی نشان می دهد که یکی دعای عهد است. حالا باز خوب است، حُسنش این است، از این جهت ممنونیم از آنها که با ترجمه ی فارسی می نویسند که ما اگر

بخوانیم، بفهمیم چه می‌گوییم؟ از این جهت از آنها ممنونیم ولی خودتان دعای عهد می‌خوانید، عهد یعنی چه؟ داریم که استغفار می‌کند می‌گوید: *أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ نَذْرٍ نَذَرْتَهُ وَكُلِّ وَعْدٍ وَعَدْتَهُ... از هر نذری که کردم و هر وعده‌ای که کردم و هر عهدی که بستم و وفا نکردم. عهد را در آنجا معنی کرده، عهد یعنی قرارداد، معاهده. در اینجا ما می‌خوانیم که «آن عهدی که با تو بستم، تجدید می‌کنم» کجا عهدی بستی؟ عهدی نبسته، تجدید می‌کنی؟! این عهد همان بیعتی است که ائمه می‌گرفتند. بیعت هم یعنی طرفینی، عهد هم یعنی طرفینی. پیغمبر بیعت می‌گرفت، علی و ائمه بیعت می‌گرفتند حتی خلفا با آنها دشمن بودند، می‌گفتند شما بیعت می‌گیرید. اینها به خلیفه می‌گفتند: آن بیعتی که تو می‌گیری، ما نمی‌گیریم یعنی آن بیعتی که برای حکومت می‌گیرید، ما بیعت دیگری می‌گیریم. پیغمبر گفته، ائمه هم عملی کردند، نسخ هم نشده است. بنابراین باید باشد، وقتی هم که بیعت بود باید یکی باشد که بیعت بگیرد. یک اغراق‌ها و مبالغه‌هایی هست که موجب شده، جوک‌هایی برایش درست کردند. بسیاری از دشمنان ما، دشمنان تشیع و تصوف و تسنن، همه، این را به صورت جوکی درست کردند. اغراق‌ها و دروغ‌هایی که مثلاً می‌گویند: «از پاپ، کاتولیک‌تر» یعنی کسی که آنقدر اغراق و مبالغه می‌کرد، می‌گفت: پیشوای ما، مرجع تقلید ما از امام هم بالاتر است، از امام صادق هم بالاتر است. این*

دیگر مبالغه‌ای است. یا حجاج بن یوسف (حاکم بود از طرف عبدالملک بن مروان یا یکی دیگر) می‌گفت که اطاعت امر این خلیفه واجب‌تر از اطاعت امر پیغمبر است. این مبالغه‌ها از همه طرف درست شد، برای اینکه اسلام و مسلمانی را خراب کنند. ما از یک‌طرف به چند نفر از صحابه، دوستشان نداریم، نداشته باشیم، اشکالی ندارد، خیلی صحابه بودند ما دوست نداریم ولی حق فحش دادن نداریم. خیلی‌ها همانوقت‌ها علی علیه السلام را دوست نداشتند، دوست نداشته باشند، ناسزا می‌گفتند ولی خود علی علیه السلام بعد از پیغمبر چه کار کرد؟ صحبت تشیع و تصوف بود؟ نه! هر وقت که نمازی بود، علی حاضر بود، فرق هم نمی‌کرد. البته به هر کس اقتدا می‌کرد، از نظر ما شیعه‌ها می‌گوییم آن امر الهی بود، چون علی به او اقتدا کرد. به هر جهت دوران بیست و پنج سال آن خلفا، علی آرام بود ولی ما آرامش علی را قبول نداریم. در واقع مجموعاً حکومت می‌کردند، خیلی داستان‌ها هست و همه گفته‌اند که اگر مثلاً ابوبکر حکمی می‌کرد علی می‌گفت نظر من این نیست، نظرش را بلند می‌گفت و غالباً هم قبول می‌کردند. هیچ با هم دعوا نداشتند. ما دعوا داریم، ما پیروان آنها با هم دعوا داریم، خودشان با هم دعوا نداشتند. این اختلافات را انداختند ولی خداوند هم مقرر کرد، فرمود: در آخرالزمان کسی می‌آید که همه‌ی این اختلافات را هم رفع می‌کند. البته ما برای اینکه در آن آخرالزمان سهیم باشیم، از حالا

خودمان باید فکر کنیم، از صفات مؤمنین است که از هیچ ملامتی که ما را می‌کنند، ناراحت نشویم. این را هم بدانید که شیعه و سنی و صوفی، همه یکی هستند اگر هر کدام به وظیفه‌ی خودشان رفتار کنند. یکی با غذا آب می‌خورد، یکی نمی‌خورد، هیچ‌کدام از آنها از مسلمانی خارج نیستند. این هم همینطور، این اختلافات هم تاریخی است، اصلاً به ما ربطی ندارد، مورّخ باید بگوید. در تولّد پیغمبر اختلاف است! به ما چه؟ ما نمی‌توانیم روزی که به دنیا آمد و روزی که رفت را تغییر بدهیم. بیخود اختلاف ایجاد نکنیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

بیشتر نگرانی‌ها و ناراحتی‌هایی که برای ما ایجاد می‌شود یعنی خودمان ایجاد می‌کنیم، ترس بیجا از آتیه است. اصلاً ترس خودش بیجاست، البته آن ترسی که فرض کنید یکی مجبور تان کند به قفس شیر بروید، ترس دارد بیجا هم نیست، بجا هم هست. چاره‌اش چیست؟ چاره‌اش در یک مورد از ترس‌ها این است که فکر کنید آن آخر، از چه می‌ترسید؟ همان چیزی که می‌ترسید، فکر کنید ایجاد شده. خودتان مریض هستید، می‌ترسید که بمیرید، فکر کنید که مُردید، آنطور رفتار کنید. آخر اعتراض می‌کنند و ایراد می‌گیرند بر اسلام و مقررات هم اسلامی هم اخلاق و تربیت اسلامی که می‌گویند برای همه چیز دخالت کرده، مقررات آفریده است. این به نظر ما، اصلاً نه تنها ضعف یک مکتب نیست، بلکه قدرت یک مکتب است که این مکتبی درست کرده، مکتبی آورده است که پیروان آن مکتب با ورود در آن مکتب و رعایت دستوراتش، از همه چیز ایمن هستند. برای ترس گفته: وقتی توکل بر خدا داشتید و وقتی که بدانیم که ما سَقَطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا^۲ یا خدا کشتی آنجا که خواهد، بَرَدَ

و گر ناخدا جامه بر تن دَرَدَ

این را بدانید. بعد هم آن شعر که می‌گوید: گذشته که نیست،

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۲۸ ه. ش.

۲. سوره انعام، آیه ۵۹.

رفت. آینده هم نمی‌دانیم چیست؟

مَا فَاتَ مَضَىٰ وَمَا سَيَأْتِيكَ فَآئِنُ

قُمْ فَاعْتَمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

مجموعه‌ی این آداب، این اخلاق از لحاظ روانشناسی یک انسان‌های محکمی بار می‌آورد. ما اگر نان صبحانه‌مان (غیر از آنهایی که پرهیز رژیمی دارند) اگر یک خرده خمیر باشد، داد و بیدادمان بلند می‌شود. حق هم داریم. برای اجتماع حق داریم ولی خودمان نه. پنیрман نباشد، داد و بیدادمان بلند می‌شود. حالا ما عادت به قناعت و تحمل کرده‌ایم، در بعضی کشورها که اگر مثلاً شیر صبحانه‌شان دیر برسد، اصلاً قشون‌شان شکست می‌خورد! می‌گویند: چرا شکست خوردید؟ می‌گویند: صبح شیر نیاوردند!

خداوند که بندگانش را آفریده به این بندگان می‌گوید که هر چه پیش می‌آید، در واقع، خوش است برای همه‌ی بندگانش باید تعیین تکلیف کند. آن بندگانی که اینطوری هستند، از بین می‌روند. هزار، صد هزار امتحان، خداوند در زندگی آفریده که هم افراد و هم ملت‌ها باید از این امتحانات به خوبی رد بشوند. البته ظاهرش را می‌بینید کسانی که نعمت‌های زمینی دارند، راحت‌تر هستند ولی نگاه کنید الان آنهایی که رفتند، ما هم می‌رویم، چه با گرسنگی بمیریم، چه با سیری بمیریم، بعد از هفت هزار سال، یکی هستیم، از آن لحظه‌ای که رفتیم،

یکی هستیم. شما هم فکر کنید آن اعرابی که با اعتقاد کامل در خدمت رسول الله بودند، مثلاً سواد نداشتند نه دکتر بودند، نه مهندس، نه آیت الله، نه هیچی، یک عرب بیابانی بودند، خود ابوذر را فکر کنید، از همین عرب‌ها به جنگ می‌رفتند یعنی جانشان را روی طبق اخلاص می‌گذاشتند. چه مزدی در آنجا داشتند؟ جیره‌ی آنها چه بود؟ یک خرما که دو نفر می‌مکیدند، به جنگ می‌رفتند. ما حالا اگر خودمان این کار را بکنیم، می‌گویید: دیوانه است. آنها دیوانه بودند؟ آنها از زندگی لذت نمی‌خواستند؟ پس لذت را در یک چیزی قرار دادند و به یک نحوی قرار دادند که جز لذت، برای آنها نیاید. جنگ می‌رفتند می‌گفتند: اگر پیروز شدیم، لذت دارد. اگر هم کشته بشویم، لذت دارد. ما هم زندگی را اگر اینطور قرار بدهیم که هر چه بشود، لذت داریم، راحتیم. این لذت چیست؟ چطوری می‌شود اینطور فکر کرد؟ نمی‌شود. جز اینکه اطاعت امر خدا که خداوند اینطور پیش آورده ما راضی به رضای حق هستیم، اما خداوند می‌گوید برای ما فعالیت آفریده، تنبلی هم آفریده. به ما می‌گوید، زنه‌ار همانطوری که به نام اسلام هزار غلط می‌شود کرد، می‌گوید: به نام من تنبلی نکنید و بگویید هر چه خدا می‌خواهد. در حدّ اعلیٰ فعالیت باید باشد مثل همانهایی که با نصف خرما به جنگ می‌رفتند ولی هر چه پیش آمد، راضی باشید. در عین رضایت به آنچه پیش آمد، فعالیت را هم به حدّ اعلیٰ بکنید. خدای نکرده مریض شدید

به طبیب مراجعه کنید، نسخه‌اش را از دواخانه بگیرید، دواها را هم عمل کنید ولی شفا، از خدا بخواهید. یعنی فعالیتی که خدا مقرر کرده است در همه جا انجام بدهید.

تمام نکات و مقرراتی که از این قبیل در زندگی ما هست، برای این است که یک افراد و جامعه‌ای، به نام مسلمان باشند که باعث آبروریزی مسلمان نباشند. باعث افتخار اسلام باشند. همانطوری که اسلام به قولی *الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا* همانطور اسلام را در خودتان زنده کنید. بعثت را از نو در خودتان ببینید. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

هر کار خوبی یک حواشی هم دارد. فرض کنید کسی سیب زمینی می‌پزد، می‌خورد. خیلی‌ها هم دوست دارند، خوشمزه است. بعضی‌ها یک خرده نمک هم روی آن می‌ریزند، نعنای خشک هم می‌ریزند، خوشمزه‌تر می‌شود ولی اصل همان سیب زمینی است. انفاق و هرگونه کمک و امدادی، به قولی مددی به دیگران خوب است، به هر صورتی باشد، البته اگر به نیت حقه‌بازی باشد، به نیت اینکه رأی مردم را جلب کند، به نیت اینکه از او تعریف کنند، این اصلاً انفاق نیست و از بیخ خراب است ولی اگر همه‌ی اینها بود و ایرادی از این حیث نبود، اگر مخفی باشد، نه اینکه عمداً بگردند یک چادر روی آن بیندازند، نه! مثلاً در روز نرود، می‌خواهند کمکی بکنند، شب کمک بکنند. جلوی مردم نگویند، جلوی مردم نباشد، تنها باشد. بعد هم که دادند، هرگز یادآور آن نباشند که هر وقت طرف را دید، نگوید یادت هست ما به تو کمک کردیم؟ گاهی اوقات به اندازه‌ای این حالات ضرر می‌زند که اصلاً اصلش را از بین می‌برد. منتها یکی از جهاتی که تقریباً می‌توانم بگویم که ما گفتیم در سیاست دخالت نمی‌کنیم، درویش‌ها نه! درویش نه! درویش فعال است، خودش هر کار می‌خواهد بکند ولی مجموع درویشی می‌گوییم که درویشی چنین می‌کند، درویش‌ها چنین

هستند. درویش‌ها فقط آن را می‌گویند که یک چیزی، امانتی در قلب‌شان نگه‌داشتند، همه آن امانت را دارند و با بودن آن امانت، با هم برادرند، برادر و خواهر هستند.

اما امروز در دنیا سیاست‌ها اینطوری شده که اصلاً از این انفاق هم، برای استفاده‌ی شخصی استفاده می‌کنند یعنی حتی بیشتر از آنچه که آن شخص کمک‌گیرنده استفاده می‌کند، خود این می‌خواهد از آن کار استفاده کند. این دنیای امروز را می‌بینید، کمک‌ها، همه‌ی چیزهایی که هست، علنی است. البته غیر از کمک‌هایی که دولت‌ها می‌کنند چون دولت‌ها از خودشان که پول ندارند، پول خود همین مردم را به خودشان می‌دهند، این در واقع انفاق نیست. این یکی از خصوصیات است که در انفاق باید رعایت بشود. اما در ضمن چون خداوند خیلی تعریف کرده از کمک، مدد، مددکاری، هر نوع انفاقی، چه پول بدهند، چه کمک کنند، خدمت کنند، هر چی، برای اینکه مؤمنین دچار اشتباه نشوند که مثلاً بیاید همه‌ی اموالش را بفروشد، زن و بچه‌اش گرسنه باشند، بدهد این را تقسیم کنند. نه! این صحیح نیست. خداوند باز فرموده که از صفات مؤمنین است؛ کسانی که اسراف نمی‌کنند، زیاده‌روی نمی‌کنند، در همه چیز رعایت عدل و میانه‌روی می‌کنند حتی در انفاق که انفاق را خیلی تعریف کرده است. بنابراین رعایت این مسأله، رعایت اینکه زیاده‌روی و اسراف نکنید، در همه جا هست، در

همه جا باید رعایت کنیم و این قاعده‌ای است که فرموده: **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ**^۱ به هر جا، به هر کار خیری که خداوند فرموده است، چه از واجبات، چه از مستحبات دقت کنیم، این مسأله در آن هست که باید رعایت انصاف و رعایت عدالت، میانه‌روی در آن بین باشد. یک مدتی این قاعده ممکن است فراموش مان بشود، یک مضرّاتی از آن به دست می‌آید یعنی نه تنها آن انفاق یا آن کمک و کار خیر اثر مفید نمی‌کند، بلکه اثر مضر هم دارد.

در انفاق مالی، شما معمولاً یک مالی به کسی دیگر می‌دهید. در دادن مال به دیگری و یا در مصرف کردن مال باید رعایت کنید که بیجا مصرف نشود. اسراف هم خداوند منع کرده است، گفته در هیچ چیزی اسراف نکنید. نتیجه‌ای که ما از این گرفتیم یعنی نتیجه‌ی معکوس و حالا به این وضع اقتصادی خرابی که همه‌ی ما داریم، گرفتار شدیم مجموعه‌ی ملت و بلکه مجموعه‌ی نوع بشر. نوع بشر رعایت نکرده، خداوند این بحران‌ها و سختی‌ها را فرستاده بنابراین ما نه تنها به قصد اینکه زندگی‌ها خوب بشود، بلکه به قصد اینکه فرمان خدا را اجرا کنیم. فرمان خدا هم همیشه شیرینی نیست، گاهی هم فرمان خدا شمشیر است، گاهی هم فرمان خدا زهر هلاهل است که همانها را یکنواخت باید انجام داد. سعی کنیم فرمان خدا را هر چه می‌توانیم،

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱ / سوره اعراف، آیه ۱۳۱.

بهتر و دقیق‌تر اجرا کنیم. ما خیلی داستان‌ها و وقایعی که آمده به‌عنوان قصه می‌گوییم، می‌گفت: «قصه‌های مجید» قصه می‌گفت. قصه که خواب بیاید و بخوابد ولی اینها از این قصه‌ها نیست. همه‌ی این قصه‌ها برای ما تجربه دارد. آن داستانی که علی علیه السلام و خانواده‌اش انفاق کردند که آیه‌ی قرآن دارد وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسْرًا. منظور، بعد اینها آمدند یا تشکر کردند یا هر چه، جوابش دادند اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِاتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا^۲ ما شما را به فرمان خدا و به امر خدا اطعام کردیم، از شما نه جزایی می‌خواهیم، نه پاداشی می‌خواهیم و حتی یک تشکر هم از شما نمی‌خواهیم. این را در نظر داشته باشید، آنوقت خیلی شکایت‌ها که می‌گویند دست ما بی‌نمک است به هر کس کمک می‌کنیم، ما را اذیت می‌کند. وقتی لِاتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا را بگویید و عمل کنید، همه‌ی چیزها درست می‌شود.

۱. سوره انسان، آیه ۸.

۲. سوره انسان، آیه ۹.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

آیات قرآن را باید بوسید و خلاصه روی چشم گذاشت. نه همین را که روی کاغذ نوشته‌اند، کاغذ را ببوسیم نه! این آیه نیست، آیه یعنی نشانه، همه چیز نشانه است منظور این است که توجه کنیم هیچ چیز سهو نیست، هیچ خلقتی لهو و لعب نیست منتها اگر خداوند بخواهد در قرآن همه‌ی چیزها را مشروحاً بیان کند، مصداق همان آیه‌ی قرآن است که *لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي*^۲، اگر تمام دریاها جوهر قلم خودنویس مان باشد و این دریاها که تمام شد یعنی ما نوشتیم، هفت دریای دیگر هم به کمکش بیاید، باز هم بنویسیم، *لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي*^۳، کلمات خداوند تمام نمی‌شود، حالا منتها یک چیزهای کوچکی آن گوشه به ما گفته‌اند، مثلاً یک جا می‌فرماید که *خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً*، انسان را ضعیف آفریدیم. این را دیگر خود ما بگردیم ببینیم که ضعف مان چیست؟ به آن اندازه‌ای که باز خدا قدرت داده، گفته که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۴، سعی کنیم از آن مقام خلافت، اگر درک کردیم، یک مقداری این ضعف را جبران کنیم. این ضعف در همه چیز هست. در بدن هست، در روح هم هست. یک نویسنده‌ی مشهور فرانسوی هست، الهی فکر می‌کند، یک قطعه‌ای

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۳۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

۳. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰.

دارد به نام ضعف و عظمت انسان، به مناسبت فوت کرامول بود دیکتاتور انگلستان. عجیب است در دنیا ما هر چه دیکتاتورها می بینیم مثل این کرامول که وکیل مجلس بود، آزادیخواه بود، دموکرات بود. انقلابی کرد، به هر جهت برای خاطر آزادی بود. مسلط که شد، بعد خودش دیکتاتور شد. کرامول در دیکتاتورهای انگلستان مشهور است. بعد این کرامول با آن عظمت که از ترسش همه می لرزیدند، به قول مشهور از ترسش کوه آب می شد، از سنگ کلیه مرد. سنگ کلیه (یعنی سنگی مثل گندم یا ارزن) در کلیه اش پیدا شد، از این مُرد.

حالا خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، ضعیف هم فرموده است، ما، در مقابل شیطان هم ضعیف هستیم، در مقابل وسوسه‌ی شیطان هم ضعیف هستیم و اگر فقط این بود دیگر ما فاتحه‌مان خوانده شده بود. برای اینکه شیطان همیشه هست، خودش خدمت خدا گفت که حالا ببین چه کار می کنم؟ همین آدمی را که آفریدی، بر من مزیت دادی، یکی از آنها شکرگزارت نخواهند بود إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ^۲، خدا فرمود که به همه راه پیدا خواهی کرد مگر عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ یعنی این عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ در هیچوقت از عمرشان، به آنها دست پیدا نمی کنی. اما گاه به گاهی دست پیدا می کنی، با تو رفیق می شوند، بعد تا من صدایشان زدَم به جانب خودم برمی گردند.

۱. سوره نساء، آیه ۲۸.

۲. سوره صافات، آیات ۴۰، ۷۴، ۱۲۸، ۱۶۰ و ۱۶۹.

یکی دیگر از موارد ضعفِ انسان، این است که خدا گفته
 خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ^۱، خداوند در خمیره‌ی انسان عجله آفرید. ما
 می‌گوییم خداوند وعده کرده که نیکی بر بدی غلبه می‌کند، در زمان
 حضرت زرتشت این وعده را کرد، زمان موسی علیه السلام این وعده را کرد،
 همیشه این وعده را کرده ولی ما که نمی‌بینیم. آخر همه‌ی دنیا، همه‌ی
 فرمانروایی خدا که همین زمان عمر کوتاه ما، مثلاً هفتاد سال نیست.
 مورچه مثلاً یک سال عمر می‌کند در همین یک سال همه‌ی آن
 مراحل که، تقریباً مراحل که ما پیمودیم از بچگی و جوانی و اینها را
 طی می‌کند. ما الان می‌گوییم که مگر آن پیروان موسی علیه السلام پیروان
 ابراهیم علیه السلام، قشون نمرود، اینها همه انسان نبودند؟ به قول خیام:

فردا که از این دیر فنا درگذریم

با هفت هزار سالگان سربه‌سریم

یعنی وقتی زیر خاک رفتیم، با آنهایی که هفت هزار سال پیش
 زیر خاک رفتند، فرقی نمی‌کنیم. پس آنچه ما برای خودمان می‌خواهیم
 عجله است، البتّه اینجا به شوخی به خدا عرض کنیم: خدایا! تو خودت
 فرمودی فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ^۲، هر یک روز خدا، هزار سال ماست.
 پس به ما هزار سال عمر بده و قدرتش را ولی به هر جهت خداوند اینکه
 فرموده است همه‌ی اینها مراحل است یعنی انسان را یک وجود حساب

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۷.

۲. سوره سجده، آیه ۵.

کرده، نه یک انسان، تک‌تک، همه‌ی انسان‌ها را یک وجود حساب کرده. در این مسیر عجله نمی‌شود کرد. برای اینکه ایمان‌مان یک خرده قوی‌تر بشود بفهمیم، در همین دوران عمر کوتاه خودمان و آنچه تواریخ نوشتند نه قبل از نوشتن تاریخ، حساب کنیم، چقدر بشر تفاوت کرده؟ تاریخ تمدن که نوشتند، همین بشری که خدا آفرید البته *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*^۱ او را آفرید، کاملش کرد بعد کاملش که کرد *نَفَخْتُ فِيهِ* از روح خودش در او دمید.

این بشر را همینطور که دمید دیگر ولش نکرد، گفت برو آزادی. خودش رفت دنبال تربیت او، بزرگ کردن او، تسلطش بر تمام موجودات. در این راه کمکش کرد، تنهایش گذاشت. در مورد مبارزه، شیطان را هم که آفرید، آدم و حوا با هم به این دنیا آمدند. این را هم گاه‌گاهی کمک کرد. بچه‌ی کوچک را بخواهیم راه رفتن یاد بدهیم، اول دستش را می‌گیریم یک خرده راه می‌بریم، بعد ول می‌کنیم، چهار، پنج قدم می‌رود، ممکن است زمین بخورد. اگر زمین خورد، آنوقت آن را برمی‌دارید، می‌گویید بایست. می‌ایستد، دومرتبه. این است که در افتادنش هم کمکش کرد. در آن دعا می‌گوییم: *حَدَّانِي تَصْرُكًا عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانِكَ إِلَى حَيْثُ النَّصَبُ وَالْحِرْمَانُ... خدایا! اگر در آنوقتی که من دارم با شیطان مبارزه می‌کنم به قول خودت، دستور*

خودت، مرا ول کنی، وای به حال من! یعنی ول نمی کند، خدا ول نکرده. این دعا از ترس این است که ول نکند ان شاء الله. *حالا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ*^۱، آنچه وعده کرده و گفته خواهد شد، اختلافی نیست. وعده کرده که برمی گردید، شما را برمی گردانم، پیش من می ایستید، محاکمه تان می کنم. این میعاد هست، تخلف نخواهد شد. منتها ما عجله داریم.

عزرائیل یکی از چهار فرشته‌ی مقرب است، ما حق نداریم به او بد بگوییم، مانعی ندارد دشمن او باشیم. برای اینکه خدا گفته که *مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ*^۲. با اینها نباید دشمن باشید اما عزرائیل را چیزی نگفته، برای اینکه بطور قهری ما با او برای خودمان دشمن هستیم. به هر جهت خداوند از عزرائیل که مأمور اخذ روح بود پرسید: تو اینقدر جانها از اول گرفتی، هیچوقت دلت سوخت؟ یادتان بیاید که خداوند بر موسی علیه السلام ایراد گرفت که تو دو بار، هر بار سه هزار نفر را کشتی. با وجود اینکه عرض کرد: خدایا! من به امر تو کردم، نه خودم. فرمود: ولی دلت نسوخت؟ این مزیت انسان بر فرشته است. فرشته، عزرائیل، دلش نمی سوزد، کارش است ولی انسان (موسی) باید دلش بسوزد. مثل ابراهیم که دلش بر قوم لوط سوخت ولی خدا او را تسلیت داد. خداوند به عزرائیل گفت هیچ موردی نبود که تأثر یا تعجبی برایت پیدا بشود؟ (آخر مثلی است که می گویند

۱. سوره آل عمران، آیه ۹ / سوره رعد، آیه ۳۱.

۲. سوره بقره، آیه ۹۸.

«وای به وقتی که مرده شور گریه کند، متأثر باشد». گفت فقط یک مورد. گفت چی؟ البته اینها تمثیل است وَاَلَّا خدا، پرسیدن ندارد. گفت در آن موردی که کشتی غرق شد یک زن شیردهی که بچه‌اش بغلش بود، تخته‌پاره‌ای پیدا کرد و روی آن نشست، مادر داشت بچه را شیر می‌داد، بچه به پستان مادر چسبیده بود، به من دستور دادی جان مادر را بگیر و من جان مادر را گرفتم ولی حالا فکر می‌کنم که آن بچه چه شد؟ تخته‌پاره‌ی چوبی، طوفان، مادر مرده، بچه‌ی شیرخوار؟! و چون نگفتی که جان آن بچه را بگیرم، چه آنوقت و چه بعدها. بچه زنده است، نمی‌دانم کیست؟ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ^۱، خداوند فرمود به قدرت الهی آن زنده است، همین نمرودی که با من دشمنی می‌کند، همان بچه است. خداوند می‌گوید: خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا^۲ ولی می‌فرماید: إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانُ ضَعِيفًا^۳. این بچه‌ای را که قرار است نمرود بشود آنطوری نگه می‌دارد، به هرجهت عجله نکنند، بگویند نمرود آنطوری، همان نمرود بعد چه کارها کرد ولی نمرود چی؟ نمرود هم رفت، ابراهیم عليه السلام هم رفت.

در خلقت زمین و زمان، یک مدت کوتاهی که به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن بود، که زیست‌شناسان می‌گویند به وجود آمدن انسان از لحاظ طبیعی، به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن انسانی است در عالم

۱. سوره احقاف، آیه ۲۳ / سوره الملک، آیه ۲۶.

۲. سوره نساء، آیه ۲۸.

۳. سوره نساء، آیه ۷۶.

طبیعت یعنی این چند میلیون سال، اینقدر است. به هر جهت سرنوشتِ چیزی که خدا فرموده است: **فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا**^۱ بالاخره خوبی بر بدی مسلط می‌شود، ما ممکن است نبیینم ولی خوبی بر بدی مسلط می‌شود. نوع بشر ان شاءالله می‌فهمد چه باید بکند و چه خواهد کرد؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

یک داستانی که بین مردم در عُرف هست یا تمثیل‌هایی که در قرآن و کتاب‌های آسمانی هست، باید به آن نتیجه‌گیری که از اینها می‌کنیم، توجه کنیم. مثلاً، اینطوری که تورات نوشته که اصلاً با قدوسیّت خداوند، پاک بودن خداوند، جور در نمی‌آید شاید هم منظورش این بوده که ما بفهمیم، ایده‌ی خدا را هم پایین آورده که به اندازه‌ی فهم ما باشد. مثلاً همین صحبتی هم که شد راجع به عجله و اینها که خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ.^۲ از این عبارت اینکه خداوند در یک روزی که مقدارش به اندازه‌ی هزار سال ماست، کار انجام می‌دهد، بعضی‌ها استفاده می‌کنند، می‌گویند: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ چون انسان را از عجله آفریده، ما نباید عجله کنیم، مَثَلُ الْعَجَلَةِ مِنَ الشَّيْطَانِ این درست است منتها باید حدّش را بفهمیم.

اول بار در کتاب‌هایی که از زمان سقراط نوشتند، از آن قبلش شاید کتاب نبوده، می‌گویند سقراط گفته که انسان باید مانند یک ازابه‌سواری باشد که هر دو اسبی که دارند تا این می‌کشد جلویش را بگیرد، آن می‌کشد جلویش را بگیرد، تعادل را در بین‌شان حفظ کند. این است که از روی این، گفته‌اند باید متعادل باشیم. اگر عجله بد است، از دست دادن فرصت هم بد است. هر دو تا بین هم باید باشد.

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۳۰ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۷.

یک جوکی هست که برای ما درویش‌ها می‌گویند (یعنی نه ماها، درویش‌های دیگر) آنوقت‌ها که حضرت عبدالعظیم آبادیش جدا بود می‌گفتند، مرشدی آمد در ابن بابویه منزل کرد، درویشی که پایش هم درد می‌کرد از تهران بلند شد که برود دیدن او، بعد از هشت سال رسید به نزدیکی‌های خانه‌ی او، بعد از هشت سال! افتاد مرد. به مرشدش خبر دادند که این درویش آمد که شما را زیارت کند ولی بعد از هشت سال که به اینجا رسید، مرد. گفت: بیخود عجله کرد. حالا این را ما باید بدانیم یعنی این همه دستگیره این طرف، آن طرف برای فکر ما گذاشتند، به موقع از هر چیزی استفاده کنیم تا می‌خواهیم تنبلی کنیم، می‌گوییم هر چی خدا بخواهد. می‌خواهیم فعالیت کنیم، می‌گوییم خدا گفته کار کنید. هر کاری را برای ما مستمسک آفریدند، منتها این علامت آن است که در هر کاری باید رعایت اعتدال را بکنیم. در پندصالح هم این نکته را خیلی تأکید فرموده‌اند، برای هر خصلتی مقابله هم هست، نه افراط در این خوب است نه افراط در آن. نه عجله خوب است و نه ضدّ عجله. رعایت این اعتدال، ایده‌آل است منتها از هر طرف که تجاوز بشود یعنی کسی که خیلی فعال است و همه‌اش به کار دنیا پردازد، این افراطش منع شده ولی به کلی به صورت رهبانیت هم زندگی کند، این هم منع شده. فعالیت را اجازه داده تا آنجایی که برای امرارمعاش خودش و امرارمعاش خانواده‌اش و

کاری که در جامعه به گردش آمده، انجام وظیفه کرده باشد. یک نانوا ممکن است بگوید من بیست و چهار ساعته کار می‌کنم، گاهی هم ممکن است یکی شغلش یک‌طوری باشد که هر چه کار می‌کند باز هم وقت کم دارد ولی این شخص تا مثلاً صحبت نماز می‌شود، با عجله یک نماز سردستی می‌خواند و دومرتبه ول می‌کند، نه! به این می‌گویند تو این کارت را کم کن، به اینجا پرداز. به آنی هم که هم‌ه‌اش در حال نماز و دعا و اینهاست می‌گویند دعا و نماز را اگر برای خدا می‌خوانی خدا گفته که به کار مردم برس، چرا به کار مردم نمی‌رسی؟

یک فردی یا یک ملتّی از هر طرف که بیفتند، به حساب خداوند گناه تلقّی می‌شود و این تشخیص که مشکل‌تر از خودِ کار است را به عهده‌ی خود بشر گذاشته‌اند، چرا؟ چون بستگی به نیّت او هم دارد. گفته‌اند فعالیت بکنید که امرارمعاش و اینها بشود، بعد گفتند اگر فعالیت‌تان به قصد این باشد که خانواده‌تان دستشان بازتر باشد، بهتر، راحت‌تر زندگی کنند، همه‌ی اینها هم ثواب دارد ولی تشخیص این امر به عهده‌ی خود شخص است. خودت باید بفهمی، باید بدانی که برای چه داری فعالیتِ زیادتر می‌کنی؟ به این منظور است. بعد می‌گویی که می‌خواهیم وسعت بدهیم، آیا وسعت بدهیم که مثلاً این دانشکده نرود؟ درس نخواند؟ در خانه راحت باشد؟ نه! وسعت این نیست. زندگی آرام و خوبی برای آنها فراهم کند. در هر صورت بین همه‌ی صفاتِ متضادّ باید

حدّ وسط را بگیرد، عجله نکند، معتنّم فرصت باشد ولی خیلی هم با سوءاستفاده از فرصت‌ها استفاده نکند، مشکل بودن کار در اینجاست ولی آن هم اولش مشکل است، به یاد خدا شروع به زندگی بکند و کارهایش را انجام بدهد، راحت می‌شود، ان شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

نورالدین استوار از فقرا بود، به اصطلاح خودشان، در قلمرو هنر کار می‌کرد. اصحاب کهنی هم تهیه کرده بود که دیدیم بد نبود، خوب بود. بعد از آن امروز صبح به من اطلاع رسید که عباس سرشار در آمریکا رحلت کردند، آقای سرشار خیلی مسن بود و شاید نزدیک صد سال داشت. الحمدلله فرزندان خوبی برایش ماندند، یک صبیّه‌اش در پاریس که همسر آقای دکتر امامی است که مأمور جمع‌آوری وجوه است و پسرهایش هم آقای بهروز و آقای علی سرشار در آمریکا هستند و الحمدلله خدمت می‌کنند، من، حالا آنها را کم می‌بینم ولی محکم هستند که اینها هر خدمتی هم بکنند یک گوشه‌ای از آن، پرتوی از آن، به خود آن پدر می‌رسد. آقای سرشار از زمان حضرت صالح‌علیشاه در خدمت ایشان مشرف شده بود. من یادم می‌آید خودش که سفری به بیدخت آمد و چندی ماند و به‌نظرم همان سفر مشرف شد یا قبلاً بوده (نمی‌دانم) که من در حدود شش، هفت ساله بودم، یادم می‌آید. خیلی از همانوقت هم به او مانوس بودم یعنی الان مثلاً در حدود هفتاد و چند سال، هشتاد سال است که ایشان مشرف بود، در تمام این مدت درویشی هم آن لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا درست به‌جا افتاده بود. حالا برای این آقایان یک فاتحه‌ای بخوانیم.

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۵ ه. ش.

در این دنیایی که هستیم، عالم طبیعت. همه در زمان هستیم و مکان یعنی بدون اینکه یک زمانی بر یک واقعه‌ای یا بر یک شخصی یا بر چیزی تعلق نگیرد و یک مکانی در آن نباشد، نمی‌توانیم بفهمیم. می‌گوییم فلان کس مرحوم شد. در کجا؟ آمریکا. در کجا؟ در ایران، کی؟ چهار روز پیش، ساعت فلان یا امروز ساعت فلان. بدون این دو تا، کامل نمی‌توانیم بفهمیم چه یک واقعه‌ای را و چه یک شخصی را، که البته آقایان یا خانم‌ها، انسان‌هایی که از دنیا می‌روند، از این دو تا غل و زنجیر خلاص می‌شوند. دیگر نه مکانی دارند نه زمانی، اما خود این مکان و زمان چیست؟ ما الان بطور معمول می‌گوییم که مکان و زمان دو تا قید هستند ولی مکان چیست؟ مکان جایی است که در این عالم طبیعت، در آن زندگی می‌کنیم. اما چیست؟ آن کیست که در عالم طبیعت زندگی می‌کند؟ این بدن ماست با این هیكل ولی این هیكل، این بدن که ما نیستیم، من نیستیم، برای اینکه یک انسانی هم وقتی مرحوم شد، مثلاً «علی‌نامی» مرحوم شد، «حسین‌نامی» مرحوم شد، نمی‌گوییم که فلان کس است، می‌گوییم جسد فلان کس است. اما آن یکی، حالا کجاست؟ اینجاست؟ نه، آنجاست؟ نه، هیچ جا نیست. از قید مکان آزاد است. همین ما که گفتیم اگر من مُردم، می‌گویند جسد مرا این کار بکنید، هم در مکانیم و هم نیستیم. در مکانیم، اینجا هستیم روی صندلی و اینها ولی آنی را که «من» به آن می‌گویند، نه آنی که

جسد می‌گویند، آنی که «من» به آن می‌گویند جا ندارد، الان من اینجا هستم ولی فکرم فرض کنید در آمریکاست، فکرم در اقیانوسیه است مثلاً استرالیا پیش دوستان. آنجا جای من است یا اینجا مکان من است؟ همینطور زمان. زمان یک چیز است منتها محسوس‌تر است. مثلاً ما می‌گوییم ساعت هشت صبح، هشت صبح کجا؟ اگر همین هشت صبح که بگوییم، در مشهد بگوییم، یک وقت دیگر است. فرض کنید مجالس مثلاً حالا ساعت پنج‌ونیم در تهران تشکیل می‌شود. پنج‌ونیم در تهران فقرا همه مشغول نمازند. فرض کنیم فقرا در هندوستان یا در تاجیکستان خوابند، ساعت هشت‌ونیم است. زمان هم این نسبت را دارد. این نسبت‌ها را هم ما خودمان ایجاد کردیم، این نسبت هم از اینجا پیدا شده که ما را غیر از آن جان و جسم که داریم، یک خصوصیتی هم بر جان ما هست.

در حیوانات، همانطور که حالا بررسی کرده‌اند عواطف، احساسات اینطور چیزها را ندیده‌اند. زنده هستند، یک جانی دارند و یک بدنی، احساس دیگری ندارند ولی ما همان جسم را داریم، همان جان را هم داریم، جانمان متغیر است که شاید یکی از مثلاً جهات حرکت جوهریه که بگوییم، اگر قبول کنیم این هم یک حرکت جوهریه است یعنی من اینجا هستم ولی جانم در حرکت است. یک‌وقت این فکر را دارم یک‌وقت آن فکر را. زمان هم تا حدی اینطور است یعنی شده فرض

بفرمایید که من خودم یادم می‌آید، چون در قرآن می‌خوانیم، در همه‌ی کتب، **فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ**^۱، در یک روزی که اندازه‌ی آن روز به حساب شماها هزار سال است. آنی که آن یک روز را می‌گذرانند، بعد اگر از او بپرسند چقدر گذراندی؟ نمی‌گوید هزار سال، می‌گوید یک روز. نظر او از زمان، همان چیزی است که خودش درک کرده، نه آن چیزی که واقعیت دارد.

آیه‌ای که خداوند می‌فرماید بعد از آنکه مُرد، در یک حالتی همینطوری او را نگه می‌داریم ولی مثل یک چشم به هم زدن می‌گذرد و صحبت حساب و کتاب می‌آید. به اندازه‌ای دقیق است و از نظر ما با سرعت که خیال می‌کنیم که اصلاً وصل به هم است یعنی بلافاصله بعد از مرگ قیامت است. گفته‌اند که **مَنْ مَاتَ قَامَتْ قِيَامَتُهُ**، هر کس مُرد قیامتش همانوقت برپا می‌شود یعنی در واقع آن فاصله‌ای که ظاهراً ما می‌گوییم هست، برای اینکه قرآن هم فاصله را می‌گوید، مثلاً می‌گوید **ثُمَّ**. شما را آفریدم، **ثُمَّ** زندگی کردید، **ثُمَّ** یعنی بعدش، مُردید. بعدش شما را برانگیختم، بعدش حسابتان را کردم، بعدش پیش من آمدید. این **ثُمَّ** که می‌گویند یعنی بعد از این یعنی فاصله دارد ولی این فاصله، فاصله‌ای است که عرفاً به ما می‌گویند و **إِلَّا** از دم مرگ تا زمان قیامت خیلی سریع می‌گذرد یعنی الان فرض کنید که آن ظالم و آن عادل

که در زمان قبیله‌ی عاد و ثمود زندگی می‌کرده و آنوقت مُرده، با ظالم و عادل‌ی که مثلاً اخیراً مرده، یا الان زنده است بعد می‌میرد، اینها همه‌شان در یک قیامت حسابشان را می‌دهند. این برای این است که اینقدر سریع می‌گذرد که این دو تا، مثل اینکه به هم می‌چسبند، زمان گذشته و زمان حال.

فردا که از این دیر فنا درگذریم

با هفت‌هزار سالگان سر به‌سریم

با آنهایی که هفت‌هزار سال پیش مردند. پس این زمان، یک زمانی است که در واقع بیرون از ساعت است. یک زمانی است که ما احساس می‌کنیم، بارها شده که مثلاً در خواب، من برای خودم خیلی اتفاق افتاده، همینطور برای شماها بعد از یک مدّتی خواب یا خوابم می‌برد، فکر می‌کنم که پنج دقیقه بیشتر نبود، ساعت را نگاه می‌کنم می‌بینم دو ساعت در این حالت بودم. این احساسی که از دو ساعتِ زمان، من پنج دقیقه احساس می‌کنم این برای همه امتحان است، برای خیلی‌ها که عمل جراحی کردند، هست، اگر دقت بکنید. در همین فکر بودم که چطور می‌شود، یک عمل کوچکی داشتم، غده‌ای می‌خواستم بردارم فروردین سال چهل و پنج. صبح من خوابیدم، مثلاً ساعت نه صبح عمل کردند تا چهار بعد از ظهر، چهار بیدار شدم یک لحظه‌ی کوتاهی، تصوّر اینکه کی است را نداشتم. به همسرم که بالای

سرم بود گفتم شما برو ناهار بچّه‌ها را بده. گفت باشد، می‌روم. دومرتبه چشمم رفت و حال آنکه چهار بعدازظهر بود، ناهار و همه‌ی کارها انجام شده بود. بعد در این حالت بودم که صدایی شنیدم، اینهایی که عیادت می‌آمدند مرحوم حاج آقای سلطانی، صدایشان خیلی شناخته شده بود. ایشان صدا زدند، سلام کردند وارد شدند، اینها به ایشان سلام کردند، جواب ایشان را شنیدم، فهمیدم تعجب کردم حاج آقای سلطانی! مگر عیادت آزاد شده؟ گفتند: بله، ساعت پنج بعدازظهر است و من خیال می‌کردم هنوز ظهر نشده است، این احساس زمان که ما می‌کنیم. اینکه در قرآن می‌فرماید که خیلی‌ها آرزو می‌کنند کاش که چقدر دیگر عمر می‌کردند، فرق نمی‌کند. اگر هزار سال هم عمر کنند، باز هم همینطور است. آن احساسی که ما از زمان می‌کنیم، برای ما عملاً آن واقعیت دارد. گویانکه با آنچه که جهان احساس می‌کند، یکی است. بعد در آنجا فهمیدم که من در یک هفت، هشت ساعت که گذشته، این را به اندازه‌ی پنج دقیقه احساس کردم. حالا وقتی این امکان هست ممکن هم هست که قرن‌ها بگذرد، احساس پنج دقیقه بکنیم و این از یک‌طرف هم نشان‌دهنده‌ی آن است که بعد از آنکه ما مُردیم، رفتیم از بین نرفتیم. وقتی می‌گویید «فنا»، «فانی شد یک جسم» یعنی این جسم فانی شد و آن حالتِ همراهی روح، آن روح با جسم، آن از بین رفت و اِلّا روح، آنچه که «من» حساب می‌کنیم، می‌گوییم: من این کار

را کردم، من آن کار را کردم، آن روح باقی است، از بین نرفته و ما هر کار می‌کنیم، باید فکر آن را بکنیم که باقی است، بعداً هم باقی خواهد بود. نکند در زجری باشد. برای اینکه آن دیگر چون همیشگی است، زجرش هم همیشگی است. آماده بشویم برای اینکه در آن ایام راحت باشیم، ان شاءالله.

فهرست جزوات قبل

| شماره | عنوان | قیمت |
|-------|--|--|
| ۱ | گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶) | مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه) |
| ۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷) | |
| ۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول) | |
| ۴ | گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷) | |
| ۵ | مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵) | |
| ۶ | استخاره (همراه با سی دی صوتی) | |
| ۷ | مقدمه ی روز جهانی درویش | |
| ۸ | مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷) | |
| ۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷) | |
| ۱۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷) | مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) |
| ۱۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷) | |
| ۱۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم) | |
| ۱۳ | خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) | |
| ۱۴ | حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) | |
| ۱۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷) | مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) |
| ۱۶ | مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰) | |
| ۱۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷) | |
| ۱۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷) | |
| ۱۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷) | |
| ۲۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷) | |
| ۲۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷) | |

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

| | | |
|---|--------------------------------------|--|
| مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۲۲ | شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) |
| | ۲۳ | شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) |
| | ۲۴ | شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) |
| | - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم) |
| | ۲۵ | مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰) |
| مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۲۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷) |
| | ۲۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷) |
| | ۲۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷) |
| | ۲۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷) |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم) | |
| مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۳۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷) |
| | ۳۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷) |
| | ۳۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷) |
| | ۳۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷) |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم) | |
| ۲۰۰ تومان | - | نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران |
| مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۳۴ | مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲) |
| | ۳۵ | مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴) |
| | ۳۶ | شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) |
| | ۳۷ | شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) |
| | ۳۸ | مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول) |
| مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۳۹ | مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴) |
| | ۴۰ | شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم) |
| | ۴۱ | شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم) |
| | ۴۲ | شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) |
| | ۴۳ | مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم) |

| | | |
|---|----|--|
| مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۴۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸) |
| | ۴۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸) |
| | ۴۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸) |
| | ۴۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸) |
| | - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم) |
| مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۴۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹) |
| | ۴۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹) |
| | ۵۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹) |
| | ۵۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹) |
| | ۵۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹) |
| مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۵۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸) |
| | ۵۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸) |
| | ۵۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸) |
| | ۵۶ | گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹) |
| | ۵۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸) |
| مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۵۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸) |
| | ۵۹ | درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم) |
| | ۶۰ | خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) |
| | ۶۱ | گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸) |
| | ۶۲ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول) |
| مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۶۳ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم) |
| | ۶۴ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم) |
| | ۶۵ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم) |
| | ۶۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸) |
| | ۶۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸) |

| | | |
|----------------|------------------------------|--|
| مجموعه چهارده: | ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸) |
| | | ۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸) |
| | | - شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم) |
| | | - شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم) |
| | | - شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم) |
| - | - | ۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰) |
| مجموعه پانزده: | ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه) | ۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸) |
| | | ۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸) |
| | | ۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸) |
| | | ۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸) |
| | | ۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸) |
| | | - |
| ۸۰ | ۵۰۰ تومان | شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) |
| مجموعه شانزده: | ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه) | ۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول) |
| | | ۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم) |
| | | ۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم) |
| | | ۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم) |
| | | ۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم) |
| | | ۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم) |
| | | ۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم) |
| | | ۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم) |
| | | ۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم) |
| | | - |

| | | |
|-----|---|-----------|
| ۹۰ | مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷) | ۵۰۰ تومان |
| ۹۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم) | |
| ۹۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم) | |
| ۹۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم) | |
| ۹۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم) | |
| ۹۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم) | |
| ۹۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم) | |
| ۹۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم) | |
| ۹۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم) | |
| ۹۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم) | |
| ۱۰۰ | شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول) | ۵۰۰ تومان |
| ۱۰۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم) | |
| ۱۰۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم) | |
| ۱۰۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم) | |
| ۱۰۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم) | |
| ۱۰۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم) | |
| ۱۰۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم) | |
| ۱۰۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم) | |
| ۱۰۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم) | |
| ۱۰۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم) | |
| ۱۱۰ | شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول) | ۵۰۰ تومان |

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل در صفحه ۱۰)

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل در صفحه ۱۰)

مجموعه نوزدهم:
 ۱۰۰ تومان
 (شامل ۱۰ جلد)

| | | |
|-----|--|-----------|
| ۱۱۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم) | |
| ۱۱۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم) | |
| ۱۱۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم) | |
| ۱۱۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم) | |
| ۱۱۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم) | |
| ۱۱۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم) | |
| ۱۱۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم) | |
| ۱۱۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم) | |
| ۱۱۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم) | |
| ۱۲۰ | شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول) | ۵۰۰ تومان |
| ۱۲۱ | درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر | ۵۰۰ تومان |
| ۱۲۲ | شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم) | ۵۰۰ تومان |
| ۱۲۳ | فهرست موضوعی جزوات | ۵۰۰ تومان |
| ۱۲۴ | درباره‌ی ذکر و فکر | ۵۰۰ تومان |
| ۱۲۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و ششم) | ۱۰۰ تومان |
| ۱۲۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم) | ۱۰۰ تومان |
| ۱۲۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم) | ۱۰۰ تومان |